

با اسمه تعالیٰ

فارسی ۱۱

لغت، املاء

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

جزوه لغات، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

ستایش: لطف حق

لغات

تیره رایی: بد اندیشی، گمراهی	ادبار: بدبختی، سیه روزی؛ متضاد اقبال
چاشنی: مزه، طعم	اقبال: خوشبختی، سعادت
حلاوت: شیرینی	توفيق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن
نژند: خوارو زبون، اندوهگین	

املا

حلاوت - نژند - گشاده - نهاده - وضع - قرین - اقبال - توفيق - تیره رایی - اندوهگین

درس اول: نیکی

لغات

شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گیوب: گریبان، یقه	
گوشتخواران است.	چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.
شل: دست و پای از کار افتاده	خمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی
شوریده رنگ: آشفته حال	دغل: ناراست، حیله گر
غیب: پنهان، نهان از چشم، عالمی که خداوند، فرشتگان و ... در آن قرار دارند.	دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه
فرو ماندن: متحیر شدن	زنخدان: چانه
قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا	

بُرزوه لغات ، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

املا

روبهی - صنع - زندگانی - شوریده رنگ - شغال - قوت - یقین - زنفدان - غیب - تیمار - ضعیف - محراب - سعی - آسایش - مغز - دون همت - همت - حمیت - قوت - غیرت دغل - طبع - گوشتخوار - متحیر

درس دوم : قاضی بست

لغات

زِرِ پاره : قراضه و خُردۀ زر، سگه شده	اطّبا : جمع طبیب، پزشکان
سبحان الله : پاک و منزه است خدا (یرای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل <> شگفتا <>	افگار : مجروح، خسته
ستِدن : ستاندن ، دریافت کردن	ایزد : خدا، آفریدگار
سرسام : تورم سر و مغز و پرده های آن که یکی از نشانه های آن، هذیان بوده است.	برنشستن : سوارشدن
سور: جشن	بی شبّهٔت : بی تردید، بی شک
شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح	توقيع : مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه . توقيع کردن : مُر کردن یا امضا کردن
شرع: سایه بان، خیمه	چاشتگاه : هنگام چاشت، نزدیک ظهر
صعب : دشوار ، سخت	حَشَم : خدمتکاران
صلت : انعام ، جایزه ، پاداش	خطوات : جمع خطوه، گام ها، قدم ها
ضيّعَت : زمین زراعتی؛ ضيّعتك: زمین زراعتی کوچک	خير خير: سریع ، سرسرا
عارضه : حادثه، بیماری	خیلتاش : هر یک از سپاهیانی که از یک دسته باشند
عزّوجَل : عزیز است و بزرگ و ارجمند	دربایست : نیاز، ضرورت
عقد : گردن بند	دُرُست : تندرست، سالم
غرامت زده : توان زده، کسی که غرامت کشد ، پشیمان	دوال : چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره
غَزو: جنگ کردن با کفار	راغ: دامنه کوه، صحراء
فارغ شدن : آسوده شدن از کار	رُقعت : رقعه ، نامه کوتاه ، یادداشت
فراخ تر : آسوده تر ، راحت تر	روضه : باغ، گلزار
	زايل شدن : نابود شدن، برطرف شدن

بُزروه لغات ، املا سال يازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

فراغ: آسایش ، آسودگی

قضا : تقدير، سرنوشت

فروودِ سرای : اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران

کافی: با کفايت ، لایق ، کارآمد

فیروزه فام : به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ

کران : ساحل، کنار

مقرون: پیوسته، همراه

کراهیّت : ناپسندی

مهّمات: کارهای مهم و خطیر

کوشک : ساختمانی بلند ، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است ، قصر ، کاخ

مؤَكَد : تأکید شده، استوار

گداختن : ذوب کردن

ناو : کشتی ، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی

گسیل کردن : فرستادن، روانه کردن

نديم: همنشين، همدم

لختی : اندکی

نُكت: نکته ها

للہ در کما : خدا شما را خیر بسیار دهد

نماز پیشین: نماز ظهر

مبشر : نوید دهنده، مرژه رسان

وَبال : سختی و عذاب، گناه

متقارب: نزدیک به هم ، در کنار هم

وزر: بار سنگین، دراینجا بارگناه

محجوب : پنهان، مستور ، پوشیده

همایيون: خجسته، مبارک، نیک بخت

مخنقه : گردن بند

یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک تر از پلنگ که با آن به

مرغزار: سبزه زار، زمینی که دارای سبزه و گل های خودرو است

شکار آهو و مانند آن می روند

مطرب : آواخوان، نوازنده

املا

قاضی بُست - هیرمند - بازان - یوزان - حَشَم - مطربان - چاشتگاه - صید - شراع - از قضا - غَرْقه - هزاھز - غریو -
بگست - رحمت - سور - کرانه - تَر و تباہ - اضطراب - آعیان - صدقه - غزنيں - صعب - مقرون - مستحقان - توقيع -
موکد - تب - سوزان - سرسام - محجوب - اطّبا - متحیر - عارضه - بونصر - کراهیت - آجاجی - خیرخیر - علی تکین -
بِسْتَد - کتان - تَر - تاس های بزرگ - زُبُر - توزی - عقد - مخنقه - بوالعلا - دُرُست - علّت - زایل - همایون - گُسیل -
پیغام - نشاط - قَلْم - مهّمات - فارغ - خیلتش - رُقت - بستان - مثقال - زر پاره - غزو - بُتان - زرّین - حلال - صدقه
بی شبّت - ضیعت - فراخ تر - تندرستی - لختی گزارده باشیم - پیغام - صِلت - دربایست - قانع - وزر و وبال - طریق
- سنت مصطفی - عهده - خواجه عمید - احوال - عادات - توقف - حُکام - زیارت - رُفت - زَر - زاغ - فراغ - رخت - راغ

بُرْزوه لغات ، املا سال يازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

عرضه - عرضه ده - مخزن - شاهد - روضه - فیروزه نام - خطوات - متقارب - رقم - القصه - مرغزار - قاعده - فرامش - غرامت - مجروح - ضرورت - روضه و باغ - مستور - قایق - اندرونی - خدمتگزار - تاوان - خطیر - یوزپلنگ

درس سوم : در امواج سند

لغات

تازیک: لفظی است ترکی، تازی، غیرترک به ویژه فارس زبانان	افسر: تاج و کلاه پادشاهان
خرگه: خرگاه، خیمه به ویژه خیمه بزرگ	باره: اسب
سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه ای؛ سیماب: جیوه	برومند: بارآور، میوه دار
گران: سنگین، عظیم	تازی: عرب
دمار از کسی کشیدن: دمار از کسی برآوردن، کنایه از نابود کردن کسی	دریا: در متن درس رود بزرگ مانند رود نیل

املا

سینه مalan - قرص - کوهساران - نیزه - خرگه - خوارزمشاهی - سپیده دم - تُرک و تازیک - جیحون - رود سند - شفق - عافیت - انبوه - رقص - اختر - می غلتید - اهریمن - وطن - لشکری خرد - ثمره معین - آزادگان - غلت می خورد

درس پنجم : آغازگری تنها

لغات

دارالسّلطنه: پایتحت، در دوره‌ی صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت	اجنبی: بیگانه، خارجی اذن: اجازه، رخصت
درایت: آگاهی، دانش، بینش	اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن
زبونی: فرومایگی، درماندگی	افراط: از حد درگذشتن، زیاده روی، مقابل تفریط
زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می بستند.	التهاب: شعله ور شدن و برافروختن، مجازا ناآرامی، بی قراری، اضطراب
شایق: آرزومند، مشتاق	بختک: موجود خیالی یا سیاهی ای که بر روی شخص خوابیده
صفیر: صدای بلند و تیز	می افتاد، کابوس

جزوه لغات، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

طاقت فرسا: توان فرسا، سخت و تحمل ناپذیر	تحت الحمایگی: تحت الحمایه بودن ، تحت المایه ویژگی کشور
غیرت: حمیت ، تعصّب	سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور
کورسو: نور اندک، روشنایی کم	نیرومند ، تحت حمایت او در می آید و در عوض ، امتیازات و
معبد: پرستشگاه، محل عبادت	اختیاراتی به او می دهد. تحت الحمایگی در مورد یک کشور یا
مقرر: معلوم، تعیین شده	سرزمین ، یکی از اشکال استعمار و مرحله ای قبل از تبدیل کامل
موعد: هنگام، زمان	به مستعمره است
مزون: هماهنگ، خوش نوا	تسخیر: تصرف کردن جایی معمولاً با زور
نهیب: فریادبلند ، به ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن	تفریط: کوتاهی کردن در کاری
وجد: سروز، شادمانی و خوشی	توازن: تعادل، برابری
ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت والی اداره	جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی
می شود؛ معادل شهرستان امروزی	چنبره زدن: چنبرزدن، حلقه زدن، به صورت خمیده و حلقه وار
	جمع شدن
	خصال: جمع خصلت ، خوی ها، خواه نیک باشد یا بد

املا

خوش تراش – رعنا – هیجان – آغا محمد خان – ولايتعهدى – دارالسلطنه – ميرزا عيسى قائم مقام – بي اذن – نيك خواه – افق – رعيت – طوایف – تاج – تاخت و تاز – تباھي – قبایل – مجھز – توب – تفنگ – تصرف – رقابت – شاهزادگان – هدايا – بساط – تحرّک – آذربایجان – لُعابی – تشریفات – تب و تاب و التهاب – بختک وار – سلاح – وحشت – اتحاد – تحت الحمایگی – محض – توازن قوای دو کشور – چيرگی – رقيب – تیغ – غبار – نعره – زنبورک – قطر – شیپور – طبل – مشتاقانه – مصمم – تنوره – معبد – فراز- تپه – ناظران – نهيپ – صفير – توده – بستر – خشم و آز – پيش مرگي – نفوذ – حصار- ميسير – محاصره گران – صحنه – دهقان – متجاوز – حصار – حمسه – اجساد – خزان – عرصه – محشر – رمق – واماندگان – قله – قفقاز – حریم – هستی – صحنه – توفندگی – سرسپردگی – خود فروختگی – خانگی – موعد – رود راس – افسارگسيخته – سدواو – نایب السلطنه – غَرض – گردهمايی – اهميت – مسائل – همگان – جنگاوران – شجاعانه – مخلسانه – خفت – خوف – على رغم محرومیت – تحسین – اعجب – عهد نامه – واقعیت – منسجم – تازگی – غالباً – مهیب – قرن – معمول – تعلیم – موصل – منظم – آمار – اسارت – مقوا – رخت شويی – محدودیت – برگزار – ذهنیت – آسايشگاه – دریغ – خطاط – لوح – وقفه – محدودیت – ذوق – مقرر – قربان صدقه – رغبت –

بُزوه لغات ، املا سال يازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

افزون – قانع – مفصل – سهم – هدیه – صلیب سرخ – تأمین – فرصت – بعضی ها – اعیاد مذهبی – تدارک – تأکید – اغلب – عمق – طبع – ظرافت های خاص – موزون – روحیه – اسارت – سماور – منزوی – افراط و تفریط – سلیقه – توجیح – راحت – عقربه – تنبیل – طاقت فرسا – زمان بگذرد – روزهای غربت – بهای اندک

درس ششم : پروردہ عشق

لغات

پروردہ: پرورش یافته

جمله: همه، سراسر

جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا

جهد: کوشش، تلاش ، سعی

چاره گری: تدبیر، مصلحت اندیشی

خنیده: مشهور ، معروف ، نامدار ، خنیده نام تر گشتن : مشهورتر شدن ، پرآوازه تر گردیدن

خویشان: جمع خویش، اقوام

رأیت: بیرق، پرچم، درفش

سرشت: فطرت، آفرینش، طبع

غایت: پایان ، فرجام ، نهایت

گزاف کاری : زیاده روی ، بیهوده کاری

محمل : کجاوه که برشتر یندد، مهد

موسم : زمان، هنگام

املا

رأیت-جهانگیر - خنیده نام - شیفتگی - چاره ساز - بیچارگی - چاره گری - حاجت گه - محراب زمین و آسمان

بُرزوه لغات ، املا سال يازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

موسم – مَحْمَل – جَهَد – مَهْد – گَزَافَ كارى – حلقه – گَزَافَ كارى – توقيق – مبلا – زلف – سرشت – غايت – بستان – سرى سقطرى – غایب - نهایت - کجاوه - طبع - فطرت

درس هفتم : باران محبت

لغات

طوع : فرمان برداری، اطاعت ، فرمانبری	استحقاق: سزاواری، شایستگی
عنایت: توجّه، لطف، احسان	اصناف: جمع صنف، انواع گونه ها، گروه ها
غنا: بی نیازی، توانگری	اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت
قبضه: یک مشت از هر چیزی	الوهیّت: خدایی، خداوندی
قرب: نزدیک شدن، هم جواری	بعد : دوری، فاصله
کبریایی: منسوب به کبریا، خداوند تعالی	تعبیه کردن: قراردادن، جاسازی کردن
متلأی ء : درخشان، تابان	تلبیس : حقیقت را پنهان کردن ، حیله و مکر به کار بردن ،
مدلّت: فرومایگی، خواری، مقابل عزّت	نیرنگ سازی
مشتبه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ مشتبه شدن: به اشتباه	جلّت: بزرگ است
افتادن	حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه
مشعشع: ذرخشن، تابان	خزایین: جمع خزانه، گنجینه ها
مقرّب: آن که نزدیک یه کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است.	خلیفت: خلیفه، جانشین
ملکوت: عالم غیب، جهان بالا	رأفت: مهربانی، شفقت
نفايس : جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها	ربوبیّت: الوهیّت و خدایی، پروردگاری
وسائل: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مَدَد یا از طریق آن به مقصود می رسد.	رغبت: میل و اراده، خواست
هیئت: شکل، ظاهر، دسته ای از مردم	سست عناصر: بی اراده، بی غیرت

املا

اصناف – وسایط – طین – مشتبه – واسطه – گنج معرفت – حضرت – عزّت – ذوالجلال – طاقت قرب – تاب – نهایت بعد – قربت – اسرافیل – طوع – رغبت – اجبار – قهر – اکراه – طائف – جملگی – تعجب – تحیر –

بُرزوه لغات ، املا سال يازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

تاب – نهایت بعـد – قـربت – اسراـفـیـل – طـوـع – رـغـبـت – اـکـرـاه – اـجـبـار – قـهـر – قـبـضـه – طـائـف – جـمـلـگـی – تـعـجـب – تـحـیر – خـاـک – ذـلـیـل – اـعـزـاز – کـمـال – مـذـلت – وـخـوارـی – حـضـرـت – غـنـا – الطـافـ الـوـهـیـت – حـکـمـتـ رـبـوبـیـت – سـر – اـزلـ تـاـ اـبـد – مـعـذـور – بـوـقـلـمـون – فـتـنـه – سـرـنـشـتر – رـوـح – حـضـرـتـ جـلـت – تـصـرـف – ذـرـه – تـعـبـیـه – عـنـایـت – مـلـائـکـه – نـظر – مـعـکـوس – گـوـهـر – نـفـایـس – خـزـئـنـ غـيـب – آـبـ حـيـاتـ اـبـدـی – خـازـانـهـ غـيـب – خـازـانـان – لـايـق – اـمـانـت – مـعـرـفـت – عـرـضـه – اـسـتـحـقـاق – خـازـانـگـی – مـقـرـب – اـبـلـیـس – پـرـتـلـبـیـس – گـرـدـ قـالـبـ آـدـم – آـفـت – مـوـضـع – مـتـوـسـلـ شـدـن – نـاز – نـاـگـرـیـز – مـحـرم – هـرـاسـنـاـک – مـشـعـشـع – هـمـرهـان – شـهـر – صـنـعـت – مـتـلـالـی

درس هشتم : در کوی عاشقان

لغات

قدس الله روحه العزيز: خداوند، روح عزیز اورا پاک گرداند.	تشییع : همراـهـی و مشـایـعـتـ کـرـدـنـ جـناـزـهـ تـاـ گـورـستان
کبریا: بارگاه خداوندی	خوش لقا: زیبارو، خوش سیما
متّفق : همسو، هم عقیده، موافق	رضوان : بهشت، نام فرشته ای که نگهبان بهشت است.
محضر: محل حضور، مجازا مجلس درس یا مجلسی که در آن ، سخنان قابل استفاده گفته می شود	زهد: پارسایی، پرهیزگاری شبگرد: شبرو
مرشد: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می کند ، مراد ، پیر ، مقابل مرید و سالک	شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت صنم: بُت، معشوق زیبارو (مجازا)
ملک : فرشته	عازم: رهسپار، راهی
مناسک : جمع منسک یا منسک، اعمال عبادی ، آیین های دینی	
وعظ: اندرز، پند دادن	

املا

ملقب – مشهور – اقامت – قونیه – خطیبی – هراس – بی رحمی – مغول – مهاجرت – رهسپار – ملاقات – اسرارنامه – بهاء الدین ولد – سوختگان – مناسک – نواحی – تقوا – فضل – تأثیر – سلجوکی – کیقباد – علاء الدین – خواهش – رهسپار تاخت و تاز - هجرت - گزید - گوهر خاتون - سمرقندی - اصرار و پافشاری - وعظ - شهر حلب - عازم - طالبان - علوم شریعت - محضر - به شغل تدریس میگذرانید - زهد - متّفق - شمس - سیروسفر - معارف - سرزنش - فزون - ملامت -

بُرزوه لغات ، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

هیاهو – پرسوز و گداز – خشم و غصب – تکاپو – پیغام – پژمردگی – عذر – غزل – حریفان – صنم گریزپا – ترانه های شیرین – بهانه های زرین – مه خوب خوش لقا – احوال – انقلاب – تعطیل – عزم – غوغا – همدل – همدم – افغان – زاری – کوی و بربن – صلاح الدین زرکوب – حسام الدین چلبی – منطق الطیر – جذاب – ستوده – سرآمد – صلح طلبی – صلح و سازش – یگانگی – تحمل عظیم – طعن و ناسزا – شیفته – بی تابانه – اشارت – تابوت – دربغ – نرست – خواجه عبد الکریم

درس نهم : ذوق لطیف

لغات

آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد و سرشار از صبحات: زیبایی ، جمال	مواد مقوی است
عندلیب : بلبل، هزاردستان	آماس: ورم، تورم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن
فرخنده: مبارک، خجسته	استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.
فرط: بسیاری	انعطاف: نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران محیط و شرایط آن
گیوه: نوعی کفش با رویه ای دست باف	بالبداهه : ارتجالاً، بدون اندیشه قبلی
لطایف: جمع لطیفه، نکته های دقیق و ظریف ، دقایق : سخنان نرم و دل پذیر	بذلہ گو: شوخ، لطیفه پرداز
لفاف: پارچه و کاغذی که برچیزی پیچند.	به نقد : در حال حاضر ، در وضعیت مورد نظر
متعصب : غیرتمند	پالیز: باغ، جالیز
مساعدت: همیاری، یاوری	تحفه : ارمنان، هدیه
مسرّت: شادی ، خوشی	تشريع : شریعت ، مقابل طریقت و عرفان
مسرور: شادمان، خشنود	تمکن : توانگری، ثروت
مشیّت: اراده، خواست	

بُرزوه لغات ، املا سال يازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

میثاق: عهد و پیمان

تهنیت: شادباش گفتن ، تبریک گفتن ، تبریک

نکبت بار: شوم و ایجاد کننده‌ی بدختی و خواری

چابک: تند و فرز

نمَد: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کرک به دست

دستخوش: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت

می‌آید و از آن به عنوان فرش استفاده می‌کنند یا کلاه و بالاپوش

غلبه و سیطره‌ی آن است ، بازیچه

نمَدی می‌سازند ، بالاپوش نمَدی.

سبک سری: سهل انگاری و بی مسئولیتی

شاب: بُرنا، جوان

شائبه: به شک و اندازنه درباره‌ی وجود چیزی ، و به مجاز ،

عیب و بدی یا نقص در چیزی ، بی شائبه: بدون آلودگی و با

خلوص و صداقت ، پاک ، خالص

شعر تمثیلی: شurnamadین و آمیخته به مَثَل و داستان

شوریدگی: عشق و شیدایی

املا

همگی - شیرخوارگی - متمکن - ذوق لطیف - از جهات دیگر - کبوده - مقاومت - استحکام - بحران - عصبی - تحفه - منبع بی شائبه - مشیّت الهی - زندگی گذرا - آن قدر - فاجعه - قناعت - کهن سال - نکبت بار - عاری - قصه - مسائل - مذهبیات - عوارض - ظرافت - نُقل و داستان - جذاب - سواد - فهم - غم گسار - کرسی - فصول - قالیچه - لطیف - اندرز - تمثیل - انعطاف - به حد فهم ناچیز - هیبت - آموزگار - حُفره - اضداد - تشرع - شوریدگی - حجره - سراچه ذهن - آماس - فوران تخیل - قوز - فرط هیجان - خُل - خوش وقت - همراهی - حوصله - برخورداری - گشت و گذار - سبک

جزوه لغات، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

مسجع - سوق - لحاظ - شیر آغوز - عضله - ذوق ادبی - توقع - سکو - کارآزموده - کورمال - جرئت - ره نوردی - تنهاوش - حرص - استسقا - متعصب - شرافتمند - موفقیت - حافظه - اوقات - صرف - اطمینان - راضی - مسرور - سیل - شست وشو - صحرا - بوستان - چابک دستی - طلایی - سحرگاهان - تبسم - طراوت - سرمست - دستان - حنابسته - تشریفات - فراهم - آوازخوان - تبریک و تهنیت - بذله گو - عندلیب - انس - فروغ - ادا - گیوه - لفاف کاغذی - قبای سبز - دهقان - پوزش و تقاضا - مژه - تنومد - سبکی سر - صراحة - ذوق و قریحه - شهرت - ملک الشعرا - بالبداهه - امیرمعزی - قوت طبع - صباحت - سالخورده ترین - فروگذاری - میثاق - رفیق - اوراق - ضبط - قاصد - طهارت - دوشیزه - حمایت - تندباد - محبت - سلب

درس دهم: بانگ جرس

لغات

بار: اجازه ، رخصت. بار عام : پذیرایی عمومی ، شرفیابی همگانی ،	علم: پرچم
فرض: واجب گردانیدن ، آنچه انجام آن بر عهده ی کسی نهاده شده باشد ، لازم ، ضروری	باره: اسب
کران: طرف ، جهت ، کنار	برگ: توشه و هر چیز مورد نیاز ، مایحتاج و آذوقه
کلان: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند ، ریسمان پیچیده گرد دوک	تابناک: درخشنان ، نورانی
محوطه: پهنه ، میدانگاه ، صحن	جرس: زنگ
مشک: انبان ، خیک ، کیسه ای از پوست گوسفند	جولان: تاخت و تاز
نیلی: دربه رنگ نیل ، کبود	چاووش: آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می خواند
وادی: سرزمین	خاره: سنگ خارا ، سنگ
ولی: دارنده ی بالترین مقام در دین پس از پیغمبر (ص) ، دوست	راهوار: آنچه با شتای اما نرم و روان حرکت می کند ، خوش
همپا: همراه ، همقدم ، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری	حرکت و تندرو
انجام می دهند. همپایی: همگامی ، همراهی	رحیل: از جایی به جای دیگر رفتن ، کوچ کردن ، سفر کردن
	رشحه: قطره ، چکیده
	رُفت: رُفتن ، زدودن
	رکاب: حلقه ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می شود
	و سوار پا در آن می گذارد

جزوه لغات، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

املا

جَرَس - سد - خار - خاره - باره - رحیل - برخاست (بلند شد) - راهوار - همت - چاره ساز - فرعونیان - قبطیان - اهریمن - آهنگ - سامری - هامون - بتازید - فرض - خفته - یاسین - طور سینین - چاوش - عَلم - راهوار - قدس - همپا - مقصد - داغ - ماتم - فرات - رشحه - غروب - هیءت - شکوهمند - محوطه - ابدی - بار عام - تقدير - نهضت - حُلول - سهیم - سترگ - هلال - تابناک - ضیاء - شفیع - توشه - آذوقه - تاخت و تاز - مایحتاج - گذاردن (قرار دادن) - ضروری - پهنه - صحن - آبان

درس یازدهم: یاران عاشق

لغات

روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی	آدینه: روز جمعه، آخرین روز هفته
سیمینه: منسوب به سیم، سیمین، اشیای ساخته شده از سیم یا	انکار: باورنکردن، نپذیرفتن ، نفی کردن
نقره	بیعت: پیمان، عهد ، پیمان بستن برای فرمان برداری و اطاعت از
مدار: مسیری معمولاً دایره‌ای شکل که در آن چیزی به دور چیز	کسی
دیگر می‌چرخد ، مسیر	چتبر : حلقه و هر چیز مانند حلقه ، چنبر نفس : چنبر زدنِ مار
مرهم: هردارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش	نفس
منکر: انکارکننده ، ناباور	رستن : رها شدن ، نجات یافتن

املا

سحرزاد - رقص - نغمه - هلا - زخم - مرهم عاشق - فرط - هان بیعت - آلاله - حمامه - حتی - جعد - خویشاوند - هوای عاشقان - کبوتر چاهی - تیرگی - آیینه

درس دوازدهم: کاوه دادخواه

لغات

دژم: خشمگین	آوری : بی گمان ، بی تردید ، به طور قطع
زخم درای: ضربه پتک ؛ درای ، در تصل زنگ کاروان است.	اژدهاپیکر: در شکل و هیئت اژدها ، دارای نقش اژدها
سپردن: پای مال کردن و زیر پا گذاشتن	

جزوه لغات، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

سپهبد: فرمانده و سردار سپاه	اساطیر: جمع اسطوره؛ افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم
سُبک: در اینجا به معنای فوراً و سریع کاربرد دارد.	الحاج: اصرار، پافشاری کردن
غو: فریاد، بانگ و خروش، غریو	بازارگاه: جای خرید و فروش؛ در متن درس، مقصود اهل بازار است.
فایق: دارای برتری، مسلط، چیره	پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد
فریاد خواندن: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن	پایمردی: خواهشگری، میانجی گری، شفاعت
گرز گاوسر: گُرزی که سر آن شبیه سِر گاو بوده است	پشت پای: روی پا، سینه پا
لاف: سخنان بی‌پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا	ترگ: کلاه خود
لاف زدن: خودستایی کردن، ادعای باطل کردن	تفرّج: گشت و گذاز، تماشا، سیرو گردش
مجرد: صرف، تنها	خجسته: فرخنده، مبارک
محضر: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان رسانده بود.	خوالگیر: آشپز
موبد: روحانی زرده‌شده، مجازاً دانشمند، دانا	درفش: پرچم، بيرق
نفیر: صدای بلند، فریاد	درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد ساسانی، (کاویان یا کاویانی: منسوب به کاوه)
نوند: اسب تندر و	
هنر: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت	
یکایک: ناگهان	

املا

حماسی – اساطیر – کاوه‌ی آهنگر – بی‌نظیر – ضحاک – معرب – ازی‌دهاک – ازدها – مظهر – اوستا – یوزه – دیوزاد – فتنه – فساد – مرداس – خوالگیر – خورش – بوشه – کتف – علاج – تسکین – کهتران – مهترزادگان – تجسم – اهریمن – خبیث – چیرگی – زیست – ناگریز – شهریار – نهان – فرزانگان – پراگنده – دیوانگان – هنر خوار شد – گزند – فراز – باگهر – سترگ – سپهبد – کاوه‌ی دادخواه – زیان – بهرما – محضر – گیهان خدیو – سپردیو – برجست – ارزان – بازارگاه – برخاست گرد – گُو – گرزه – ترگ – فتراک – برگستان – کثیف – سوگند – سپر – سوفار – پذیرش – زورآزمایی – شهره – هلال – زال – الحاج – تصرع – حیران – لایق – فایق – حسرت – روضه خُلد – مجد خوافی – توجیه – فضیلت – تبرئه – مظهر – ضرب گرز – تعبیر – زبونی – برمایه – غار – گریزان – نهانگاه – آبین – به خواست خداوند – بهروزی – چیرگی – شکستگی

بُرزوه لغات ، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

درس چهاردهم : حمله حیدری

لغات

آنده: بزرگ، عظیم	آوردگاه: میدان جنگ ، نبردگاه
آبرش: اسبی که دارای پوست خال دار یا رنگ به رنک (به ویژه سرخ و سفید) است. در اینجا مطلق اسب منظور است	آبرش: اسبی که دارای پوست خال دار یا رنگ به رنک (به ویژه سرخ و سفید) است. در اینجا مطلق اسب منظور است
سهم: ترس	امتناع: سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی ، خودداری کردن
سهمگین: هراس انگیز، ترس آور	برافراختن: برافراشتن، بلند کردن
ضرب: زدن، کوفتن	پور: فرزند مذکر ، پسر
غزا: پیکار، جنگ	تپیدن: بی قراری و اضطراب نمودن، لرزیدن از ترس
غضنفر: شیر	حبیب: دوستدار، یار، القاب رسول اکرم (ص)
قبا: نوعی جامه جلو باز که دو طرف آن با دکمه بسته می شود.	حرب: آلت حرب و نزاع؛ مانند شمشیر، خنجر، نیزه و...
کیش: آیین، دین، مذهب	خدو: آب دهان، بزاق
کیمیا: ماده ای فرضی که به گمان پیشینیان ، فلزاتی مانند مس و قلع را به طلا و نقره تبدیل می کند	دستوری: رخصت، اجازه دادن
منزه: پاک و بی عیب	رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ
هژبر: شیر	

املا

عمرو - برانگیخت - رزمگه - باستاد - همزم - حبیب - هوس - طالب - بهر رخصت - دستور - اعلام - آمادگی - امتناع - بهانه - هژبر زیان - صلح - سهم - برافراخت - شیر الله - عَلَم کرد - بخایید - شاهد - آوردگاه - زره - لخت لخت - قبا - ماهر - آداب ضرب - حرب - غضنفر - وصی - نهنگ - زهر چشم - خصم - کوفت - دریغ - تپیدند - بت خانه - غضنفر - غلتید - ژنده فیل - جبرئیل - باذل مشهدی - اخلاص - منزه - دَغْل - غزا - کاھل - حیران - عفو - وطن - گوهر - فرزانگی - میهن - عزّت - ذره - آغشته

جزوه لغات، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

درس پانزدهم: کبوتر طوق دار

لغات

صواب:	صلاح و درست	اختلاف:	رفت و آمد
طاعن:	سرزنشگر، عیب جو	استخلاص:	رهایی جُستن، رهایی دادن
عقده:	گره	اعتذار:	پوزش، عذرخواهی، پوزش خواهی
قفا:	پشت گردن ، در اینجا به معنای دنبال و پی است	التفات:	توجه
گرازان:	در حال گرازیدن و به ناز و تکبر راه رفتن ، خرامان	امام:	راهنمای، پیشوا
گشتن:	انبوه، پُر شاخ و برگ	اولی تر:	شایسته تر، سزاوارتر
مُتصَبِّد:	شکارگاه	اهمال:	کوتاهی ، سهل انگاری کردن
متواتر:	پی در پی ، پیاپی	براثر:	به دنبال ؛ اثر: ردپا
مجادله:	جدال و ستیزه	تخلص:	رهایی
مطاوعت:	فرمان بری	تعاون:	یکدیگر را یاری کردن ، یاری رساندن
مطلق:	رها شده، آزاد	تکفل:	عهده دار شدن
مُطَوّقه :	طوق دار	تگ:	دویدن
مظاهرت:	یاری کردن ، پشتیبانی	تیمار:	مواظبت، مراقبت
معونت:	یاری ، کمک	ثقت:	اطمینان، خاطر جمعی
ملالت:	آزردگی، ماندگی، به ستوه آمدن	جال:	دام و تور
ملامت:	سرزنش	حَبَّه:	دانه
ملول:	سست و ناتوان، آزرده	خایب:	نالمید، بی بهره
مناصحت:	اندرز دادن	دَهَا:	زیرکی ، هوشمندی
منقطع:	بریده، قطع شده	راه تافتن:	راه را کج کردن ، تغییر مسیر دادن
مواجب:	جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است.	رخصت:	اجازه، اذن دادن
مواضع:	جمع موضع، جای ها	ریاحین:	جمع ریحان، گیاهان خوشبو
موافق:	همراه ، هم فکر	زُمرَد:	سنگ قیمتی به رنگ سبز
موالات:	با کسی دوستی و پیوستگی داشتن ، دوستداری	زه آب:	زهاب، آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد. مجازا اشک
		ستیزه روی:	گستاخ و پُررو

بُرزوه لغات ، املا سال يازدهم

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

مودّت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن

سَر: رئیس

ناحیت: ناحیه، سرزمین

سیادت: سروری، بزرگی

نَزَّه: با صفا ، خوش آب و هوا ، خرم

شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نخجیر

همگنان: همگان ، همه

صافی: پاک، بی غش، خالص

ورطه: مهلکه، خطر و دشواری

وقيعت: بد گویی ، سرزنش ، عیب جویی

املا

کبوتر طوق دار – ناحیت – متصدید – مرغزار – نزه – عکس – ریاحین – زاغ – چراغ – شقایق – زمرد – اختلاف – صیادان – متواتر – حوالی – عصا – قصد – حبّه- بینداخت – قوم – مطوقه – طاعت – مطاوعت – غافل وار – گرازان – تگ – ضبط – اضطراب – همگنان – استخلاص – تخلص – صواب – طریق – تعامل – رهایش – بیفتند – حوادث – سلاح – قفا – ستیزه روی – منقطع – نومید – خایب – اشارت امام – بتاختند – زبرا – دها – احوال – مشاهدت – گریزگاه – حادثه – سوراخ – تیمار – فراخور – حَسَب مصلحت – تعجیل – زه آب – دیدگان – رخسار – موافق – قضای آسمانی – ورطه – التفات – ملامت – ریاست – تکفل – حقوق – طاعت – مناصحت – بگزارند – معونت – مظاهرت – سیادت – آدا – عُقده – اهمال – جایز – ضمیر – رخصت – فراغ – اولی تر – طاعنان – واقعیت – موالات – ثقت – رغبت – مطلق – زمرد – سبیل – اعتذار – چشمِ تر – قناعت – خرسند – قانع – عوفی – سرزنش – گستاخ

درس شانزدهم : قصه‌ی عینکم

لغات

بُرزوه لغات، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

فرنگی مأبی: به شیوه فرنگی ها و اروپایی ها

قدّاره: جنگ افزایی شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قدّاره کش؛
کسی که با توسّل بهذ زور، به مقاصد خود می رسد.

قلا کردن: کلکزدن، کمین کردن برای شیطنت
قوّال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش های دوره گردی است.

کذا: این چنین، چنین

کلون: چفت، قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در را با آن می بندند.

کمیسیون: واژه ای فرانسوی؛ هیئتی که وظیفه ای بررسی و مطالعه درباره ای موضوعی را بر عهده دارد ، جلسه (مجازاً)؛
کمیسیون کردن : تشکیل جلسه دادن

متجددانه: نوگرایانه ، روشنفکرانه
محقّر: کوچک ، حقیر

مخاطره: خطر، خود را در خطر افکنند

مسامحه: آسان گرفتن ، ساده انگاری

مسحور: مفتون، شیفته ، مجذوب

مشروعیّت: منطبق بودن رویه های قانون گذاری و اجرایی
حکومت با نظر مردم آن کشور

مضحك: خنده آور، مسخره آمیز

مغتنم: بالرزش، غنیمت شمرده شده

مهملی: بی کارگی و تنبلی

موقرّ: با وقار، متین

مهیب: سهمگین، ترس آور

ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی

ارک: قلعه، دژ

بَرْوَبَرَ: با دقّت، خیره خیره

بور: سرخ؛ بورشدن: شرمnde شدن، خجلت زده شدن

تأثير: اثرپذیری، اندوه

تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند.

تلّمذ: شاگردی کردن، آموختن

چُرتکه: واژه ای روسی ، وسیله ای برای محاسبه ای جمع و تفریق شامل چند رشته سیم که در چهار چوبی قرار دارد . در دو رشته چهار مهره و در بقیه ده مهره ای متحرک که نماینده ای یک تا ده است ، جای دارد.

چلّه: زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با کشیدن و رها کردن آن ، تیر پرتاب می شود.

رفعت: اوج، بلندی، والای

سو: دید، توان بینایی

شمّات: سرکوفت، سرزنش، ملامت

شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می پزند.

صورتک: چهره ای مصنوعی که چهره اصلی را می پوشاند و در آن سوراخ هایی برای چشم و دهان تعییه شده است؛ نقاب (

فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، در حوزه ای هنرهای تجسمی ،

صورتک را در برابر " ماسک " به تصویب رسانده است)

عيار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛

تمار عيار: کامل و بی نقصان، پاک، خالص

جزوه لغات، املا سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

یغور: درشت و بدقواره

نخ قند: نوعی نخ که از الیاف گَنَف ساخته می‌شود
هفت صندوقی: دسته‌ی هفت صندوقی، گروه‌های نمایشی دوره‌گردی بوده‌اند که با اجرای نمایش‌های رو‌حوضی، اسباب سرگرمی و خنده‌ی مردم را فراهم می‌کردند. این گروه‌ها وسائل و ابزار خود را در صندوق‌هایی می‌نهاده‌اند. پر جاذبه ترین و کامل‌ترین گروه آن‌هایی بودند که هفت صندوق داشته‌اند. به هر یک از بازیگران گروه "قال" یا "قولک" می‌گفته‌اند.

قُلَا: کمین. قلا کردن: کمین کردن، در پی فرصت بودن

قوّال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش‌های دوره‌گردی است.

کذا: این چنین، چنین

فرام: فریم (frame)، قاب عینک

فرنگی مَاب: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می‌کند، متجدّد
فرنگی مَابی: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها (ماَب به معنای بازگشت یا جای بازگشت است، اما در اینجا معنای شباهت را می‌رساند)

قدّاره: جنگ افزایی شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛

قدّاره کش: کسی که با توسّل بهذ زور، به مقاصد خود می‌رسد

املا

قدر - حادثه - فروع - هنوز - تعلیعی - کراوات - فرنگی مَابی - متمن - تجدد - افراط - واکس - تحصیل - قد - متلک - ضعیف - کم سو - غالباً - ناهار - بشقاب - کوزه آب - ظرف - بد و بیراه - شماتت - افسار - گسیخته - شلخته - هپل و هپو - سرزنش - ابداً و اصلاً - بقیه - غیرت - استعداد - مهملى - دهاتی - لاتی - شاهان - پذیرایی - مهمان - کازرون - نوحه سرایی - روضه - اتفاقاً - نقّال - رودربایستی - رک و راست - عیناً - زادالمعاد - تعزیه - مرثیه - بفچه - کهنه - فرام - کذا - تکه سیم - قلا - شرارت - موصوف - مضحك - طالع - انبوه - مخلوط - ذوق زده - احساس - مطمئن - نی قلیان - قوطی حلبی - مسلح - مختصر - سابقه - شرارت - سوء ظن - تحریک - تجزیه - مغتنم - قیافه - یغور - قوز بالاقوز - مصیبت - ترک دیوار - سطر - حیرت زده - غرق - لذت - مسحور - ابداً - توجه - ظن - تفریت - مسخره - اصرار - عامیانه - لهجه - قوّال - صورتک - زلزله - مهیب - هر و هر - قهقهه - عصبانی - توّهم - فوریت - مات و مبهوت - خیره - خیره - غرق - کمیسیون - نیمه کور - صادقانه - تقصیر - خفت - صحن - التفات - شیفته - قبا - طلاب - مخبرالدوله -

جزوه لغات، املای سال یازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

شاه آباد – طی – حیاط – محرّق – محافظ – چفت – کلون – تپانچه – قلب – ترجیح – روحانیون – چرتکه – خلوص – طهارت – تبلیغ – محضر – موّقر – رعیت – قدّاره کش – درز – سپهسالار – محضر – تلمذ – جلّه کمان – متلاشی – بقا – موهبت – سید ضیا – سلطنت – ضربه – آستین – قاجار – مطلوب – امت – خیانت – غول – زورپرست – استبداد – اطاعت – اعتراض – تنومندی – ضمن – تصوّر – جاھل – عذر – قصد – مسامحه – متهم – شوخ طبع – مسائل جدّی – قابل تأمل – چنته – بھانه – لِه – سلطه – تأثر – موثر – روحانیت – مبارزه تن به تن – امانت – عطر – عیار – هدف – ضربه – مشروطیّت – مشروعیّت – مقدم – بساط قلدری – ابراز – حداقل – پختگی – طعام – نظریّات – حدّت – جرئت – تشویف – طلّاب – می بایست – آرک

درس هفدهم: خاموشی دریا

لغات

برزیگر: بزرگ، دهقان، کشاورز

چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند

املا

شعله – سپاس گزاری – چراغدان – صبورانه – هیاهو – ماهی – فروتنی – رویا – تاج – بیهوده – تهی – بی رغبت – تنور

درس هجدهم: خوان عدل

لغات

برّ: خشکی، بیابان

خوان: سفره یا طبقی که در آن، غذا می گذاشتند

رَستن: نجات یافتن، رها شدن

ریشخند: تمسخر

شعف: خوشی، شادمانی

مبدل: دگرگون، تغییرداده شده

مطلق: بی شرط و قید

معتبر: محترم، ارزشمند

مُفرح: شادی بخش، نشاط آور

مقید: گرفتار، بسته، در قیدشده

مُمد: مددکننده، یاری دهنده

هلله: سر و صدای همراه با شادی و شور و شوق، جوش و خروش

بُرْزوه لغات، املا سال يازدهم

تهیه و تنظیم: احسان محسنی

نیایش: الہی

عصیان: نافرمانی، گناه و

معصیت

چالاک: چابک، تند و فرز

حشر: رستاخیز، قیامت

هول: ترس، هراس

املا

آسوده – خوان عدل – همگان – آسمای صدگانه – حواس – بھرہ – غبار – ممد حیات – مفرح ذات – تنیده رستن – زین –
معتبر – سرخوش – سرمست – دوردست – فراز – اختران – بر و بحر – اندوزیم – حصار – عدم – زلال – آذرباد – قایق –
ماهیگیری – هلهله – آواز – مرغان – فضا – طنین – تحرک – راجع – مطرح – محبویت – نهایت – عمق – منظور – صرف
– فرسنگ – سرازیر – زود گذر – محض – حماقت – شعف – لرزش – غلبه – محکم – لحظه – غلتیدن – اجتماع – موقعیت
– صخره – مهلت – محدودیت – میسر – بقیه – طرز – اهمیت – حیات – قدرت طلبی – جذب – ترسیم – محدود – مقید
– حشره – جوهر – باطن – هوانوردی – زنجیر – می گسلد – رزمیار – نهفته – عصیان – شایسته – عزم – مکافات – غمناک
– حشر – هول – هراس – فرز